

پویش ملی دانش آموزی «برسد به دست سید حسن» آغاز شد

فرهنگسرای عطار نیشابوری به مناسبت شهادت مجاهد کبیر و سیدالشهدای لبنان، شهید سیدحسن نصرا...، فراخوان پویش ملی دانش آموزی «برسد به دست سید حسن» را منتشر کرد.
خدیجه مهدی پور، رئیس این فرهنگسرا و رئیس دبیرخانه این پویش با اعلام این خبر گفت: در ایام شهادت مجاهد کبیر و سیدالشهدای لبنان، سیدحسن نصرا... بر آن شدیم تا با همکاری انتشارات روایت فتح، پویش ملی برسد به دست

سیدحسن را برگزار کنیم. در این پویش از دانش آموزان مقطع متوسطه اول و دوم خواسته می شوددر نامه‌ای خطاب به شهید مقاومت سیدحسن نصرا... بنویسند نوجوانان چه نقشی در آینده جبهه مقاومت دارند و این راه چگونه ادامه پیدا می کند؟ مهدی پور شعار دبیرخانه پویش را «آینده روشن» اعلام کرده و گفت: دانش آموزان در سراسر کشور می توانند دستنوشته های خود را در قالب یک متن ۳۰۰ کلمه ای به همراه نام، نام خانوادگی،

طنزپرداز تر از نداریم

ناصر فیض، شاعر معتقد است دنباله روی از سلیقه عوام باعث شد

شعر طنز بعد از یک دوره درخشان، دچار افت و رکود شود

ناصر فیض شاعری است که علاوه بر شعرهای فراوان و ارزشمند آیینی و به قول خودش «غیرطنز» و ترجمه هایی که از ادبیات معاصر ترکیه کرده، به خاطر شعرهای طنزش نیز نزد مخاطبان مشهور است. فیض فرزند خانواده ای روحانی است و پدرش از علمای بنام حوزه علمیه قم بود، اما دست تقدیر او را به سمت شعر و شاعری گشاند.

او سال ها مدیر دفتر طنز حوزه هنری بود و در ایجاد جریان جدی و مؤثر طنز، به خصوص طنز مکتوب اثرگذاری فراوانی داشت؛ البته امروز او خود منتقد وضعیت ادبیات طنز است و معتقد است دنباله روی از سلیقه عوام و بی اعتنائی به بایسته ها و اصول شعر باعث شده این گونه ادبی در کشور، دوران نزول خود را طی کند. از جمله کتاب های شعر او می توان به املت دسته دار، فیض بوک و نزدیک تک خیار اشاره کرد. گفت وگویی ما با او از چگونگی شاعر شدنش شروع شد و به وضعیت امروز شعر و زبان فارسی کشید.



آرش شفاعی
گروه فرهنگ و هنر

شما از یک خانواده روحانی برخاسته اید. به هر حال طبیعی بود تحصیلات تان هم در حوزه دینی باشد. اصلا چه شد که به سوی ادبیات و شعر کشیده و شاعر شدید و چرابه سنت تحصیلات حوزوی نرفتید؟

من برخلاف بسیاری از جوانان امروز که برای رساندن آثارشان به دست مخاطبان فرضی شان خیلی عجلوند و تا ۲۷ سالگی چند مجموعه چاپ کرده اند، وقتی حدودا ۲۷ ساله بودم تازه فکر می کردم می توانم شعر بگویم، البته یکسری شعرهای مخرف داشتم که به درد ارائه نمی خورد. آن زمان

در قم مغازه ای داشتیم که در آن انواع و اقسام شغل ها را از فروختن دوربین و لباس پیچانه و تین ایجری تا گل فروشی و ویزا گرفتن برای دبی و شارجه تجربه کردم. همان زمان پدرم می گفت تو کاسب بشو نیستی، یک روز در مغازه بودم که مهدی طباطبائی نژاد، دوستی که در جبهه با من بود، پیشم آمد. شاید او را بشناسید؛ چرا که در حوزه سینما فعال بوده و مسئولیت ها داشته است. آن موقع جمله اطلاعات هفتگی صفحه شعرى داشت به نام «تماشاگه راز» به مدیریت آقای محمدرضا مهدی زاده. ما گاهی چیزهایی از رباعی و دوبیتی می نوشتم و پیرکنده برای مجله می فرستادیم. وقتی شعرمان منتشر می شد یا مجله به نامه ما جواب می داد، می رفتیم و ۱۰ شماره اش را می خریدیم تا به این و آن نشان دهیم که اسم مرا در اینجا زده اند! این دوست من آمد گفت جلسه ای هست که من آنجا می روم، بیا با هم برویم. آن زمان دو سه رباعی از من در تماشگاه راز درباره جبهه و این حال و هواها چاپ شده بود. مثلاً یکی از آنها این بود: رفتم به جبهه گریلا را دیدیم/ خواندیم خدا را و خدا را دیدیم/ ما حج نمودیم و طوافش کردیم/ ما سعی نکردیم، صفا را دیدیم. شعرهایی بود که به دنبال کتاب «خون نامه خاک» نصرا... مردانی و آن حال و هوای شعرى باترکیب های اضافی و ردیف های اسمی گفته شده بود. به هر حال براساس پیشنهاد آن دوست به آن جلسه رفتم. جلسه ای که جلسه انجمن محیط بود که استاد محمدعلی مجاهدی آن را اداره می کردند. از آنجا به بعد بود که کمی جدی تر به دنبال این ماجرا رفتم و هر هفته جلسه شعر می رفتم و اگر شعرى داشتم، می خواندم و بسیاری از مقدمات شعر را آنجا فراگرفتم و آن جلسه خیلی به درد من خورد.

آقای مجاهدی برای بسیاری از شعرای قم مقام استادی دارند.

بله برای این که قم یک جلسه قدیمی داشت که فرهنگی ها در آنجا دور هم

جمع می شدند و ظاهرا کمی برگزاری اش غیرمنظم شده بود یا اصلا برگزار نمی شد با هر چند وقت یک بار برگزار می شد. ما ماجرا باعث شد جلسه آقای مجاهدی خیلی به عنوان جلسه ای که جوان ها از آن استقبال کردند، مطرح شود، چون قبل از آن جلسات مانند امروز نبودند یا کمتر بودند. به هر حال من از آنجا جدی تر شروع کردم و ادامه دادم.

حالا که بحث جلسه آقای مجاهدی شد، این را هم بگوییم که این رابطه استاد ـ شاگردی و جلساتی که یک فرد بزرگتر جوانان را هدایت می کند،

اکنون کمتر شده است؛ به نظر شما دلیل آن چیست و این مسأله چه تاثیری بر ادبیات دارد؟

یکی از جلوه های مدرنیته که در برخی موارد واقعا در مقابل سنت ها قرار گرفت، همین بود که انجمن ها جایشان را به فضای مجازی دادند و سرعت باعث کم حوصله شدن افراد در شهرهای امروزی شد. اکنون شاید کمتر کسی حوصله داشته باشد یک قصیده بلند بخواند، به همین دلیل از داستان مینیمال، کاریکلمانو، طرح، شعر کوتاه و... استقبال. دلیل این که رباعی که مدت ها بود کسی کمتر سراغش می رفت، یک مرتبه جان تازه ای گرفت و دیدیم کسانی مثل بیژن ارزن، ایرج زبردست و جلیل صفریگی، فقط رباعی می گویند و مجموعه هایی فقط با این قالب چاپ می کنند و فقط با این قالب خودش را نشانسانند، همین کم حوصله بودن بشر امروز است. با این سرعتی که به همه چیز داده شده، دیگر فرصت این که شما بروید دوازتو بنشینید پیش یک استاد و تلمذ کنید، به شما مطروحه بدهند و بروید دو هفته بعد بنایید، ببینند آیا مطروحه خوب شده یا نشده، نیست. اتفاقاتی که در انجمن هایی مانند انجمن آقای مجاهدی می افتاد، به میزان زیادی به ما در شعر گفتن کمک می کرد. از دل این نوع یاد گرفتن و ممارست شاعر درمی آید، ولی الان در روزگار ما گاهی می بینید شاعری به تصادف یک مرتبه جایگاهی پیدا می کند، در حالی که در گذشته با تصادف کسی شاعر نمی شد. البته آن کسی هم که تصادفا مطرح می شود، مایه ای دارد، ولی واقعا در گذشته این گونه نبود که یک مرتبه وقتی مردم اعتراض کرده اند یا یک ذره ناراحتند، یک ترانه از کسی پخش شود و نام آن فرد سر زبان ها بیفتد، یک شبه ده ساله را برود و دیگر خدا را هم بنده نباشد. در گذشته افراد به این افتخار می کردند که من شاگرد فلان استاد بوده ام، چیزی که به طور مثال در حوزه بسیار رایج بوده که همیشه

افتخار می کرده اند که نزد کدام علمادرس خوانده اند یا در جلسات درس خارج کدام علما شرکت کرده اند. رزومه افراد را این چیزها تشکیل می داد، در حالی که دفعه بهشرا امروز چیز دیگری است و همه اینها جایش را به چیزی داده که شاید به جای ما تصمیم بگیرد؛ دیگر ممکن است هوش مصنوعی شعر هم بگوید. ممکن است الان بگویند شعری که هوش مصنوعی بگوید، احساس و عاطفه ندارد اما به تدریج پرایش احساس و عاطفه را هم تعریف می کنند تا با احساسات هم شعر بگوید. ممکن است به پای احساس انسانی نرسد ولی خیلی دارد نزدیکی می شود به طوری که با شعری که انسان گفته، اشتباه می شود. روزی به هوش مصنوعی گفتیم یک شعر یا یک قطعه ادبی از زبان رودی که عاشق دریا شده است، بگو؛ متنی نوشت که اگر می نشستی و فکر می کردی هم نمی توانستی چنین چیزی بنویسی، جمله بندی ها درست و قطعا اگر من می خواستم فکر کنم از آن بهتر نمی توانستم. این کجا و آن زمان کجا که شاعران شعر می گفتند ولی چون اینجا قدر نمی دیدند و بر صدر نمی نشستند، بلند می شدند و می رفتند یاد شاهان گوزکانی را در هند پیدا می کردند که برای شان شعر بخواند؛ سه تایشان را در راه گرگ پاره می کرد، یکی از گرسنگی می مرد و بالاخره یکی می رسید و به دربار نزدیک می شد تا امرا معاش کنند. امروز شما در خانه نشسته اید، شعر می گویند و آن را در تیراز وسیع منتشر می کنید. اینها واقعا مانند خواب و خیال است. یک بار راجع به سرعت زندگی امروزی، گفتیم اگر زمانی مثلاً در دوران نوجوانی یک نفر این گوشه را که الان دست من و شماست، می آورد و می گفت من پیغمبرم و این معجزه من است، واقعا می پذیرفتیم. الان ۲۰، ۴۰ سال فاصله اتفاقی افتاده است که همه این مرزها را در نوزده دیده است، حتی روابط عاطفی و خانوادگی مان تفاوت کرده است. چند وقت پیش کسی را دیدم، گفتم چراسیاه بیوشیدی؟ گفت: پدرم فوت کرده، گفتیم؛ شما که بیچه فلان شهری الان باید اینجا باشی! گفت: پیامک فرستادم ام برای برادر بزرگم تسلیت گفتم. خود کار داشتم و فردا پس فردا می روم. این را مقایسه کنید مثلا با زمانی که صورت را اصلاح نمی کردی تا همه تو را به یک شکل دیگر ببینند، چون از نظر تو پدرت مرده، همه چیزت عوض شده، حتی قیافه ات و دیگران باید تو را به شکلی دیگر ببینند. این اتفاق ها را وقتی کنار هم بگذاریم، می بینیم که این بایلی است که برای ما اتفاق افتاده است.

به نظر شما دلایلش مدرن شدن هم چیز وسرعت فناوری است؟

حالا دلایلش هماهنگ نشدن با مدرنیته است. این که برای ما زود اتفاق افتاده و مقدمه اش فراهم نشده، هر چه هست ما از آن ذات خودمان و ژنالی هایی که داشتیم، دور شده ایم. به همین دلیل اینجا اگر شاعر در شعرش فرض کنید می گوید بوبسیدم تا در آغوشت گرفتم، نگارن کننده به نظر می رسد ولی در

شهر محل سکونت، نشانی، سن و کد ملی از طریق درگاه اینترنتی https://form.farhangsara.ir/ayandeyeroshan۳ به دبیرخانه پویش ارسال کنند. علاقه مندان از ۲۱ مهر تا ۲۱ آبان ۱۴۰۳ به مدت یک ماه فرصت دارند آثار خود را به دبیرخانه پویش ارسال یا برای کسب اطلاعات بیشتر به فرهنگسرای عطار نیشابوری در تهران، میدان پربانگ، خیابان شهید دعوتی، خیابان محمدا میرقلی مراجعه کنند.

روستا کمری یا گیسویی که می گوید گیسویی است که در کنار چشمه، کنار کوزه آب و پرندۀ و دام است، به همین دلیل از آن اصلا احساس ناخوشایندی نداریم حتی اگر بخوایم با نگاهی بسته نگاه کنیم، چون کنار آن ژنالی است، ناخوشایند نیست. الان دیگر روستاهای ما هم شهر شده. قبلا در روستا اسب و چهارپای را دیدیم اما امروز در کنار خانه روستایی هم ماشین می بینید. یادم است چند وقت پیش می گفتند آخرین نانواپی و تنور خانگی در روستای پدری ام در مشگین شهر مربوط به خاله من بود که جمع شد. این اتفاق برای

هنر و شعرمان افتاده است. نقاشی قهوه خانه ای جایش را داده به نقاشی هایی که شاید من و شما برای این که از قافله عقب نمانیم، بنشینیم روبه رویش، سری هم تکان بدهیم و از زیبایی اش به خیال خودمان لذت ببریم و برای این که متهم نشویم که مدرنیتره را نمی شناسیم و با فضاهای این گونه آشنا نیستیم، چیزی نگوئیم. مثل آن نوع شعر سبیدی که گاهی می شنویم و شعری است که مال مانست و با همان نگاه کلاسیک خودمان آن را می خوانیم و می فهمیم و گاهی می گوئیم چه تعبیر خوبی، در صورتی که نگاه، همان نگاه است فقط قالب عوض شده است. این اتفاق ها افتاده که الان دیگر شاید بحث مرید و مرادی چیز مضحکی باشد، چرا که اصولا تعریف ها متفاوت شده است.

قبول دارید که در مورد خیلی از هنرمندان به خصوص شاعران اینگونه است که یعنی به سری سوء تفاهم ها و نگاه ها درباره شان وجود دارد ولی وقتی آنها را از نزدیک و بدون قضاوت، می شناسی، می بینی این افراد شخصیت های متفاوت و دارای پشتوانه و عقیده ای هستند که در نگاه اول دیده نمی شود؟

اصلا خیلی از آدم ها این گونه اند. شاید کمتر حتی می توانم بگویم اصلا نبوده آدمی در زندگی ام که بعد از این که این آدم را دیده ام چهره دیگری از او دیده ام، نه این که آن فرد نفاق داشته باشد بلکه وقتی از آن دری که تا حالا اجازه نداشته اید وارد شخصیت آدم ها شویم، وارد می شویم، چیز دیگری از این آدم می بینی. این در مورد خود من هم گاهی اتفاق می افتد چرا که بعضی ها فکر می کنند من خیلی تلخ هستم و اصلا نمی شود با من حرف زد ولی وقتی آشنای شویم، می بینند اصلا اینجوری نیست.

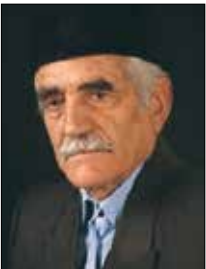
این سؤال را به این دلیل مطرح کردم که یک نمونه عینی سوء تفاهم همین شعر طنز بود که زمانی اصلا از طرف مسئولان تحمل نمی شد چرا که احتمالا

ولی برای من یک پیپ بخريد. من فهمم شما که می خواهید آخرین برنامه هدیه بدهید. دو سه دقیقه بعد از این که کاغذ اتاق حسین که مشرف به حیاط بود، باز می آیم. آمد و خودش با آن پول، یک پیپ من و حسین عقب ون نشسته بودید بود، شعر آیینی و فقط هم شعر عاشورا و شانه هایش تکان می خورد؛ با خواندنش گروهی او را به دلیل بعضی رفتار هایش زن

شعرش درست بود که دیگر وسط شعر نشد هجوا دامه پیدا کند، شعر به اینجا رسید که: غزل از عشق گفت و شد تنش آب/ تمام شعر هایش مستند شد و به تعریف از او می رسد و آخرش هم این بود که: در این شعر از کسی نامی نبردم / حسین منزوی فهمید، بد شد! منزوی هم می دانست با او شوخی کرده ام. بعضی جاها حتی می گفت آن شعر من را بخوان و این اواخر خیلی با هم دوست بودیم و انجمن می رفتم، منزوی آدم کینه توزی نبود. یادم است یک بار رفته بودیم کیش. بکتاش آبتین از شاعرانی که در شیوع کرونا فوت کرد و اسمش را هنوز عوض نکرده بود و به مهدی کاظمی می شناختمش، آن موقع در سازمان گردشگری کیش کاری می کرد و در سالگرد امام (ره) ما را به کیش دعوت کردند. یکی از این روزها آمدند تا ما را به بازار و پاساژهای کیش ببرند. منزوی گفت: من نمی آیم شما بروید

یادمان

دو تار ایرانی به سوگ نشست



فرامرز رستمی، هنرمند و پیشکسوت موسیقی خراسان شمالی که از جمله گنجینه های موسیقی مقامی استان به شمار می رفت در ۸۱ سالگی دار فانی را وداع گفت. رستمی از سنین کودکی همراه پدرش در مزارع کشاورزی به تمرین دوتار نواری رو آورد و با خود عهد بست آن را در روح خود بدمد، با وجود زندگی پر مشغله و کار پر زحمت و طاقت فرسای کشاورزی با انگیزه و علاقه فراوان چراغ موسیقی را در درونش پرورش داد. فرامرز رستمی، دارای درجه ۱ هنری در بخش ترانه خوانی و دارنده کسب افتخارات هنری اش بود، خواننده، نوازنده دوتار و پیشکسوت و از بزرگان عرصه هنر خراسان شمالی است. این هنرمند چچنوردی سال گذشته در شانزدهمین جشنواره ملی موسیقی نواحی ایران در بخش «ترانه خوانی» موفق به دریافت درجه ۱ هنری شد. پیکر این هنرمند فقید ساعت ۱۰ صبح چهارشنبه از خانه هنری اش، تالار گلشن چچنورد روی دستان مردم تشییع و در قطعه نام آوران جاوید آرام می گیرد. فرامرز رستمی در طول عمر خود خاطرات بسیاری را برای هنرمندان استان خراسان شمالی رقم زد که فقط قاب خوب بودن وی در دل دیگران ماندگار شد.



فکر می کردند توطئه ای در کار است و شاعران می خواهند دستها بکشند یا دستاوردهای انقلاب را مسخره کنند ولی و شکست و استقبال مردم از شعر طنز را دیدند، دیدیم که اتفاقا ایزاری حتی در خدمت خود انقلاب تبدیل شد.

بعد از انقلاب سردمدار طنز مطبوعات، گل آقا بود که با تمام مسد دارد حتی آنها را گاهی به دفتر مجله دعوت می کند و با آنها مرادود است. مراکز قدرت و حتی مشاور رئیس جمهور می شود و کم کم او را

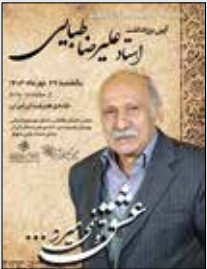
این فرد هم انگار دوست است و حرف هایی که هم به کام دشمنان نیست و بخشی از انتقاد است هر چند به او هم به دلایلی بعدها مقدا شد. بالاخره وجود گل آقا برای مطبوعات کشور فضای سیاسی کشور خیلی ضروری تر از نبودن جامعه ای که نقد نشود، جامعه ای بیمار است هشت دوره جشنواره طنز مکتوب را برگزار کرد و به اعتراض ترین دوره های جشنواره، روزی آقا رئیس وقت حوزه هنری مرصا دکرد. نگران می خواهد بگوید. گفت که صدايت کردم تا از: خیلی ها آمدند و اعتراض کردند و این نشان می رادست انجام داده ای، کسی که همه را راضی نگه احتمال دارد جایی حق را پایمال کرده باشند. حق خودشان قانع باشند که نمی روند پیش قاض از نزد قاضی می آیند، یکی شان باید ناراضی باش درواض باشند، پس یک طوری شده و مسأله ای است. مثلاً اگر سرزمین با هم دعوا داشته باشند قیتمش خبر نداشته و دیگری با حق به راضی

این پول را بگیر و برو. درستی این حرف جایی به که یک بار فردی نفر اول جشنواره شده بود؛ آمد و گله داشت. با هم شوخی داشتیم، گفتم تو چرا دیگر گله داری، تو که اول شده را بگیر برو گم شو! گفت: شما شان ها را رعایت نمی کنید، من اول دوم؟! می گفتم جامعه ای که اعتراض در آن نباشد ولایتک معنابر که جامعه بی توجه و خسته شده، از همه چیز بریده و دیگر کارزار کسی اختلاس یا خطای دیگری می کند. این جامعه، جامعه بیمه به اوج ناامیدی رسیده یعنی به اینجا که فایده ندارد، من هم بگم نخواهد داشت. به همین دلیل من معتقدم اگر در جلسه ای

یاد

بزرگداشت چهلمین روز درگذشت علیرضا طبایی

همزمان با چهلمین روز درگذشت علیرضا طبایی، بزرگداشت این شاعر بزرگوار می شود. این مراسم روز یکشنبه، ۲۹ مهر از ساعت ۱۷ در سالن استاد جلیل شهنار خانه هنرمندان به پا خواهد شد. علیرضا طبایی، زاده ۱۴ آذر سال ۱۳۳۳ در شهر شیراز بود که ۱۹ شهریور در ۸۰ سالگی از دنیا رفت. اولین مجموعه شعرش با عنوان «جوانه های پاییز» در تیرماه ۱۳۴۴ منتشر شد. او از سال ۱۳۴۴ به ترانه سرایی رو آورد و طی چند سال موفق به خلق ترانه هایی همچون طلسم آرزوها، کوچه میعاد، عشق تو نمی میرد، تنها با گل ها، شهر فرنگه چشمت، مرد سرگردان، یا دان شب ها، دختر دریاها، آسمان آسمان، نگاهم با نگاهت قصه ها داره و... شد. طبایی همچنین ۱۴ سال مسئولیت اداره صفحات شعر مجله «جوانان امروز» را برعهده داشت. از این شاعر، این مجموعه های شعر منتشر شده است: جوانه های پاییز؛ از نهایت شب، خورشیدهای آن سوی دیوار، شاید گناه از عینک من باشد، انتشارات آئینه جنوب (این مجموعه به عنوان کتاب سال، برگزیده جایزه شعر خبرنگاران شد)، مادرم ایران و تندر اما ناگهانی تر، تاک کهنسال و خوشه های صبح و عشق تو نمی میرد.



قاب

انتشار چهار مجموعه از شاعران خوب معاصر

چهار کتاب شعر به افق باران، ای کاش می شد خواب ها را دستکاری کرد، دخیل و چارانه های رهایی به تازگی در انتشارات سروره مهر به چاپ رسید. به افق باران مجموعه شعرى از عباس شاه زیدی با محوریت اشعار آیینی و ولایی است. اشعار در قالب های سنتی شعر فارسی سروده شده و بسیاری از آنها برگزیده کنگره های کشوری شعر است. ای کاش می شد خواب ها را دستکاری کرد از حسن منوبری شامل اشعار نوى نیمایی است و موضوع اشعار اغلب عاشقانه، میهنی، سیاسی، عرفانی، فلسفی و توصیف طبیعت است. دخیل سروده عباس قیقبادی شامل اشعارى با موضوعات آیینی، اجتماعی و عاشقانه است و چارانه های رهایی مجموعه رباعی سعید یوسف نیاست.

